

استراتژی جنگ پیشگیرانه ایالات متحده آمریکا علیه عراق در بوته نقد

دکتر علی قاسمیان* / علی فلاح نژاد**

چکیده

اتخاذ استراتژی حمله پیش‌دستانه و جنگ پیشگیرانه توسط دولت بوش موجب دگرگونی و تحول در عرصه نظام بین‌الملل، و منطقه خاورمیانه و خلیج فارس شده است. نقش حقوق بین‌الملل و نادیده گرفتن نقش شورای امنیت سازمان ملل متحد، رد چند جانبه‌گرایی، عدم اهمیت به ثبات بین‌الملل، بی‌توجهی به اصول حاکمیت و عدم مداخله به‌عنوان قواعد اساسی نظام بین‌الملل مدرن، تحریک غیر ضروری اقدامات تلافی‌جویانه «نامتناسب» از سوی تروریست‌ها و کشورهای متخاصم، سوق دادن قدرت‌های بزرگ به اتخاذ و اعلان استراتژی حمله پیش‌دستانه و جنگ پیشگیرانه و... از جمله پیامدها و آثار در پیش گرفتن راهبرد نوین نظامی توسط دولت بوش در عرصه سیاست خارجی این کشور بوده است. به‌طور کلی می‌توان نقدهای وارده بر سیاست خارجی مبتنی بر استراتژی جنگ پیشگیرانه آمریکا را در ابعاد حقوقی، سیاسی، نظامی و اقتصادی مورد بحث و بررسی قرار داد.

کلید واژه‌ها

استراتژی، جنگ پیشگیرانه، عراق، دولت بوش، ۱۱ سپتامبر، حقوق بین‌الملل، سیاست خارجی

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خرم‌آباد

** عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خرم‌آباد

مقدمه

با توجه به ویژگی‌ها و شاخص‌های ساختار نظام بین‌الملل دو قطبی جنگ سرد (۱۹۹۰-۱۹۴۵م) و نظام بین‌الملل پسا جنگ سرد (۲۰۰۱-۱۹۹۰م) ویژگی بارز و فصل ممیزه سیاست خارجی آمریکا متعاقب حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی اتخاذ استراتژی حمله پیشدستانه و جنگ پیشگیرانه در عرصه سیاست خارجی می‌باشد. حاکمیت گفتمان نظامی امنیتی پس از حوادث مذکور عصری را در نظام بین‌الملل رقم زده که کسانی همچون چالمرز جانسون در اثر خود به نام «مصائب امپراتوری» از آن تحت عنوان «نظامی‌گری و امپریالیسم» یاد می‌کنند (جانسون، ۱۳۸۴). امپریالیسم و نظامی‌گری همزاد هم محسوب می‌شوند و سیاست خارجی آمریکا در فضای بین‌المللی متعاقب حوادث ۱۱ سپتامبر معرف این رویکردها و گرایش‌ها می‌باشد.

حوادث ۱۱ سپتامبر بهترین و مناسب‌ترین فرصت را در اختیار سیاستمداران و تصمیم‌گیران ایالات متحده گذاشت تا آنان از «جعبه ابزار» گفتمانی موجود در داخل آمریکا آن بخشی را برگزینند که با وضعیت توزیع قدرت حاکم بر نظام بین‌الملل تک قطبی سنخیت داشته و از رهگذر آن اهداف و منافع خود را به گونه‌ای یک جانبه‌گرایانه پیش ببرند. این وضعیت بسیار شبیه مقاطعی از نظام بین‌الملل است که در آن قدرت‌های بزرگ به ناسیونالیسم افراطی روی آورده و در صدد بودند با «فقیرسازی همسایگان» منافع بیشتری را به خود اختصاص دهند. با این تفاوت که ایالات متحده در شرایط جدید از نوعی برتری در زمینه میزان توانمندی‌ها، منابع و ابزار قدرت اقتصادی، نظامی و سیاسی در مقایسه با دیگر قدرت‌های بزرگ بهره می‌برد که از آن تحت عنوان «نظام بین‌الملل تک قطبی» یاد می‌کنند و قدرت هژمون در آن شدیداً تمایلات امپریالیستی از خود نشان می‌دهد.

نظام بین‌الملل تک قطبی به ویژه متعاقب حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، ایالات متحده آمریکا را تهییج کرد تا از فرصت به دست آمده بیشترین بهره را ببرد. در این راستا، راهبردی می‌توانست به ایالات متحده کمک کند که به گونه‌ای تهاجمی و بی‌اعتناء به خواست‌ها، منافع و ملاحظات دیگران تهدیدات و خطرات فراروی این کشور را نه تنها از بین برده بلکه آن‌ها را به فرصت نیز تبدیل کند. به طور مثال، تهدید ناشی از تروریسم القاعده‌ای در افغانستان و برخورد پیشدستانه آمریکا با آن نه تنها باعث محو تروریسم در افغانستان می‌شد بلکه دستاوردهای ژئواستراتژیک و ژئوپولیتیکی نیز برای این کشور در برداشت. همچنین، جنگ پیشگیرانه در عراق به

زعم دولتمردان آمریکا نه تنها موجب جلوگیری از توسعه‌ی سلاح‌های کشتار جمعی توسط رژیم بحث می‌شد، بلکه از حیث ژئوپولیتیک و ژئواکونومیک دستاوردهای قابل توجهی نیز برای ایالات متحده در بر می‌داشت.

گفتار اول: حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی

انفجارهای انتحاری که با اصابت هواپیمای شماره یازده خطوط هوایی آمریکن ایرلاین (با ۸۱ مسافر و ۹ خدمه) به برج شمالی ساختمان تجارت جهانی در منهن (ساعت ۸:۴۵ دقیقه) شروع شد، در ادامه با برخورد پرواز شماره ۱۷۵ خطوط هوایی یونایتد ایرلاین (با ۵۸ مسافر و ۶ خدمه) به برج جنوبی (ساعت ۹:۰۳ دقیقه) شدت یافت و در نهایت با سومین حمله انتحاری هواپیما ربایان و کوبیدن پرواز شماره‌ی ۷۷ آمریکن ایرلاین (حامل ۵۸ مسافر و ۶ خدمه) به ساختمان پنتاگون، «روزنه آسیب‌پذیری» ایالات متحده را هویدا ساخت. بدون تردید، حوادث یازدهم سپتامبر، بارزترین تجلی کاربست خشونت در سر آغاز هزاره سوم میلادی است. چنین رخدادی که در فراگرد مواضع و رفتار سیاست خارجی بازیگران مختلف عرصه نظام بین‌الملل به صور و سطوح گوناگونی پدیدار شد، در نهایت، در چهارچوب استراتژی «مداخله‌گرایی گسترش‌یابنده» و در قالب «یک‌جانبه‌گرایی عمل‌گرایانه- چند جانبه‌گرایی نمادین» ایالات متحده ظاهر گردید (ستاری، ۱۳۸۱: ۱۵).

تنها در سال ۱۹۴۹ میلادی بود که یک جت جنگی آمریکا با یکی از طبقه‌های فوقانی آسمان خراش «امپایراستیت بیلدینگ» برخورد کرد که خسارت‌های چندانی بر جای نگذاشت، ولی در پی حادثه تروریستی اخیر دو ساختمان مرکز تجارت جهانی آمریکا کاملاً منهدم و ویران گردید و به چند ساختمان دولتی در نقاط دیگر آسیب‌های جدی وارد شد. به اضافه اینکه، بنا به اعلام آمارهای رسمی، حدود شش هزار نفر از ملیت‌های گوناگون- از جمله پنج نفر مرد و زن ایرانی- جان باختند. دولتمردان و رسانه‌های آمریکایی، به اتفاق، شخص بن‌لادن و اعضای گروه القاعده را طراح و مجری حادثه ۱۱ سپتامبر اعلام کردند، و تبلیغات سیاسی گسترده‌ای را علیه گروه‌های اسلام‌گرا به مرحله‌ی اجرا گذاشتند.

حادثه ۱۱ سپتامبر آمریکا گویای چند واقعیت عینی بود: ۱- امنیت داخلی آمریکا و سازمان‌های امنیتی گسترده و پر آوازه‌ی آن به راحتی آسیب‌پذیر بوده و از قدرت پیشگیری و عملکرد مساعدی برخوردار نیستند. ۲- عملکرد سیاسی، امنیتی و نظامی آمریکا در خاورمیانه و

استراتژی جنگ پیشگیرانه ایالات متحده آمریکا علیه عراق در بوته نقد

سایر نقاط جهان باعث شکل‌گیری چنین اقدام‌های شدید واکنشی و تلافی‌جویانه شده است که به نوبه خود جای تعمق و بحث زیاد دارد. و بالاخره ۳- با اقدام یک گروه بنیادگرای قدرتمند و سازمان یافته اسلامی (القاعده)، استحکام و قوای امنیتی متصور در ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آمریکا به شدت زیر سؤال رفت، چنانچه دولتمردان آمریکایی را با یک بحران و مشکل جدی اجتماعی- سیاسی روبرو کرد (اسدی، ۱۳۸۱: ۵۶).

گفتار دوم: حمله آمریکا به عراق

متعاقب حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی مقامات آمریکایی لزوم تغییر رژیم‌های سرکش را از راه حملات پیشدستانه و جنگ پیشگیرانه مطرح نمودند. اولین رژیم سرکش که مورد هدف نومحافظه کاران حاکم بر کاخ سفید قرار گرفت، رژیم طالبان بود که بر کشور افغانستان مسلط شده بود. بعد از این نوبت به یکی از اضلاع مثلث محور شرارت رسید که اتفاقاً به نظر دولت جرج دبلیو بوش تندروترین، خشن‌ترین و مستندترین آن‌ها به شمار می‌رفت. به‌منظور تغییر رژیم در عراق، اصلی‌ترین ابزاری که آمریکاییان مطرح نمودند، وجود سلاح‌های کشتار جمعی و توسعه‌ی آن‌ها توسط رژیم صدام بود.

در سال ۲۰۰۳ میلادی، کابینه بوش اقدامات لازم را برای به انجام رساندن اولین جنگ «پیشگیرانه» خود بر ضد عراق انجام داد. این جنگ که تنها با همراهی چند متحد صورت گرفت، مهر پایانی بر سیستم نظم جهانی که در طول جنگ سرد تداوم یافت و ریشه در دکترین‌های قرن هفدهم داشت، زد و همچنین پایانی بر نظریه عدم مداخله و نامشروع بودن جنگ تجاوزکارانه بود (جانسون، ۱۳۸۴: ۴۱۴). علاوه بر این، جنگ آمریکا علیه عراق، ناقوس پایان استراتژی مهار دوگانه آمریکا در خلیج فارس در طول دهه ۱۹۹۰ را به صدا در آورد. استراتژی که آمریکا از طریق آن سعی داشت دو کشور ایران و عراق را کنترل نماید و اساساً معطوف به تغییر رفتار دو بازیگر منطقه‌ای فوق‌الذکر بود.

برخلاف آنچه در افغانستان انجام گرفت، در عراق سردمداران کاخ سفید براساس ادعاهایی واهی و بی‌اساس و از جمله وجود خطر و تهدید آشکار، فوری و مستقیم رژیم حاکم بر عراق برای آمریکا، منابع ملی را برای حمله به این کشور بسیج نمودند تا از راه استراتژی «حمله پیشگیرانه»، خطر فوق‌الذکر را مرتفع نمایند. به‌عبارت دیگر، استراتژی ایالات متحده در زمینه چگونگی برخورد

با عراق بر این مبنا قرار گرفت که منتظر وقوع خطر و تهدید نماند و از شکل‌گیری و به وقوع پیوستن آن جلوگیری نماید.

به اعتقاد جرج دبلیو بوش و همکارانش دیپلماسی، اعمال فشار سیاسی، اعمال تحریم و مجازات به‌خصوص با استفاده از ساز و کار سازمان ملل کارایی لازم را ندارد و برعکس باعث می‌شود که فرصت فریب‌کاری و طفره رفتن از انجام تعهدات است فراهم شود. از نظر بوش، سیاست مهار عراق که سال‌ها علیه رژیم صدام به کار گرفته شد، کارایی لازم را نداشته و نتوانسته بود این رژیم از تلاش برای تولید سلاح‌های کشتار جمعی باز دارد. در مجموع روش‌های مسالمت‌آمیز پاسخگویی تهدید رژیم نیست (دهشیار، ۱۳۸۲).

اما اشغال عراق برخلاف پیش‌بینی‌های اولیه موجب گسترش استیلا و غلبه آمریکا در خاورمیانه نگشت. نیروهای آمریکایی در برقراری ثبات پس از صدام همچنان ناکام مانده‌اند. عدم موفقیت آمریکا در عراق و پیامدهای منطقه‌ای آن موجب شد تا سیاست تهاجمی و یک‌جانبه این کشور در منطقه، دست‌خوش تغییراتی گردد. تلاش این کشور برای درگیر ساختن نیروهای نظامی دیگر کشورها و به‌خصوص ناتو در عراق و توسل به سازمان ملل برای مداخله‌ی بیشتر در عراق را می‌توان بر این اساس توجیه کرد (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۲: ۱۶). هر چند جرج بوش وجود سلاح‌های کشتار جمعی و هسته‌ای را اصلی‌ترین دلیل حمله به عراق می‌دانست اما با وجود سقوط نظام سیاسی بعث و دستگیری صدام، آمریکا موفق به یافتن سلاح‌های کشتار جمعی در عراق نشد. این امر باعث بروز تردیدهای جدی در میان مردم آمریکا و انگلیس نسبت به اهداف آمریکا در حمله به عراق شد. مخالفان بوش معتقد بودند که منافع شخصی افرادی نظیر چنی، بلر، پرل و نیز منافع شرکت‌های نفتی، اصلی‌ترین عامل حمله آمریکا به عراق بوده است (معاونت سیاسی خارجی، ۱۴-۱۵).

با این حال، از لحاظ مبنایی انتقادات و نقدهایی اساسی بر استراتژی جنگ پیشگیرانه آمریکا علیه عراق وارد شده است. این نقدها شامل ابعاد حقوقی، سیاسی، امنیتی، نظامی و اقتصادی هستند که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرند.

استراتژی جنگ پیشگیرانه ایالات متحده آمریکا علیه عراق در بوته نقد

الف) حقوقی

۱- نقض حقوق بین الملل

اتخاذ استراتژی فوق‌الذکر در سیاست خارجی آمریکا مبانی و اصول حقوق بین‌الملل که آمریکا خود در شکل‌گیری و توسعه آن‌ها ایفای نقش کرده، زیر سوال برده و بی‌اعتبار ساخته است. عدم اعتناء به قواعد، اصول و هنجارهای بین‌المللی نهفته در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی در پرتو حملات پیشدستانه (افغانستان) و جنگ پیشگیرانه و تجاوزطلبانه (عراق) خود تبدیل به ضد هنجار شده و دستاوردهای حقوق بین‌الملل در زمینه موارد استثناء در زمینه توسل به زور و دفاع مشروع را با چالش‌های زیادی مواجه ساخته است.

بنابه گفته سرمایه‌کل هوارد، تاریخ‌نگار برجسته، «استراتژی امنیت ملی یکی از مهم‌ترین اسناد در طول تاریخ ایالات متحده آمریکا می‌باشد و مفهوم کامل آن سرازیر شدن آمریکا به سرآشیزی سقوط است. وی می‌افزاید: چرا که به نظر می‌رسد بوش در حال نابود کردن تمام ساختار حقوق بین‌الملل می‌باشد، ساختاری که از قرن هفدهم تاکنون قوام یافته است» (خالدی، ۱۳۸۵: ۱۸).

۲- غیر قانونی بودن دفاع پیشدستانه

با توجه به مفهوم و شرایط دفاع مشروع پیش‌دستانه که در مورد افغانستان به اجرا در آمد، می‌توان حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر را در حیطه آن بررسی کرد. ایالات متحده معتقد بود که حملات ۱۱ سپتامبر بخشی از سلسله حملاتی است که از ۱۹۹۳ شروع شده است و ادعا می‌کند که شواهد متقاعد کننده‌ای مبنی بر وقوع حملات بیشتر وجود دارد. این تعریف بیانگر این نکته است که پاسخ به حملات ۱۱ سپتامبر از مصادیق دفاع مشروع پیشدستانه است. اما باید در نظر داشت که اعتقاد حقوقی دولت‌ها و ایجاد قاعده‌ی عرفی در جهتی بود که این حملات را به‌عنوان حمله مسلحانه تلقی کرد و در واقع در حیطه ماده ۵۱ منشور قرار داد. یعنی تفسیر موسعی از ماده ۵۱ منشور ارائه شد و قاعده عرفی جدید، ماده ۵۱ منشور را تکمیل کرد. این قاعده عرفی فقط مصادیق حمله مسلحانه را گسترش داد و نمی‌توان برای مشروعیت دفاع مشروع پیش‌دستانه به آن استناد کرد. اما این قاعده عرفی و قطعنامه‌های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳ شورای

امنیت می‌تواند در جهت تقویت نظریه دفاع مشروع پیشدستانه به کار گرفته شود ولی هنوز دفاع مشروع پیشدستانه در حقوق بین‌الملل غیرقانونی می‌باشد.

۳- غیرقانونی بودن دفاع پیشگیرانه

جنگ پیشگیرانه آمریکا علیه عراق که در قالب نظریه دفاع مشروع پیشگیرانه توجیه شده، در حقوق بین‌الملل جاری به رسمیت شناخته نشده و غیرقانونی محسوب می‌شود. اقدام مسلحانه در دفاع مشروع تنها علیه حمله مسلحانه اجازه داده شده است. موضع‌گیری شورای امنیت در زمینه دفاع مشروع پیشگیرانه نیز اثبات‌کننده غیرقانونی بودن این نوع دفاع در حقوق بین‌الملل می‌باشد. به‌عنوان مثال، اسرائیل در ۱۹۸۱ میلادی راکتور هسته‌ای «اوزیراک» در عراق را بمباران کرد. استدلال اسرائیل نیز مبنی بر دفاع مشروع پیشگیرانه بود و صرف داشتن این راکتور هسته‌ای را توجیهی برای حمله قلمداد کرده بود. شورای امنیت در پاسخ به این حمله بیان داشت که حمله نظامی اسرائیل در تضاد با منشور ملل متحد و قواعد بین‌المللی می‌باشد. همچنین در مورد حمله آمریکا به عراق، کوفی عنان، دبیر کل وقت سازمان ملل متحد آن را «غیرقانونی و نامشروع» اعلام کرد (مظفری، ۱۳۸۲: ۳۰).

۴- نادیده گرفتن نقش شورای امنیت

یورش آمریکا به عراق نه تنها در جهت اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل نبود، بلکه برخلاف عرف و قواعد بین‌المللی نیز بود. یورش آمریکا به عراق مخالف حقوق بین‌الملل و بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد است که بر پایه‌ی آن: «همه اعضا از تهدید یا کاربرد زور بر ضد یکپارچگی سرزمینی یا استقلال سیاسی هر کشور و هر اقدام دیگری که برخلاف اهداف ملل متحد باشد، خودداری خواهند کرد» (موسی زاده، ۱۳۸۴: ۳۱۷). برای به کارگیری زور چند استثنا وجود داد که یکی از آنها اجازه شورای امنیت است. بر پایه مواد ۴۲ و ۴۳ منشور ملل، شورای امنیت باید با نیروی نظامی دیگر کشورها به سود صلح جهانی وارد عمل شود. از آن جمله می‌توان به قطعنامه‌های ۶۷۷، ۷۹۴ و ۹۴۰ اشاره کرد (همان، ۳۲۳-۳۲۴).

استراتژی جنگ پیشگیرانه ایالات متحده آمریکا علیه عراق در بوته نقد

۵- نادیده گرفتن اصول دفاع مشروع

در زمینه استثناء برای توسل به زور که عبارت است از حق دفاع مشروع فردی و جمعی و ارتباط آن با حملات آمریکا به عراق باید گفت با تحلیل اصول ضرورت و تناسب که به طور سنتی از اصول دفاع مشروع به شمار می رفته اند، این اصول در مورد حملات آمریکا و انگلیس به عراق رعایت نشده و بنابراین نمی توانسته مشروعیت حملات آنها را توجیه کند. در زیر به توضیح بیشتر در این زمینه می پردازیم.

دو اصل مهم در حقوق بین الملل جنگ همواره برای دفاع مشروع مورد توجه حقوق دانان قرار گرفته است: ۱- اصل ضرورت در دفاع، ۲- اصل تناسب در دفاع.

۱-۵- اصل ضرورت در دفاع

منظور از این اصل، این است که کشور مورد تهاجم منحصرأ می تواند به اعمالی دست زند که برای دفع حمله ضرورت داشته باشد و در همان حد باید متوقف شود. در واقع دولت مدافع، با بازگشت شرایط به وضع پیش از تهاجم، باید اقدامات نظامی خود را متوقف و تنبیه متجاوز را از کانال های سیاسی و دیپلماتیک و حقوقی تعقیب کند. دیوان بین المللی دادگستری در رأی خود مربوط به قضیه نیکاراگوئه در سال ۱۹۸۶ میلادی اعلام کرد هنگامی دفاع مشروع قانونی است که شرط ضرورت برای مقابله با یک حمله نظامی احراز شود.

بنابراین در حمله نظامی نیروهای مؤتلف به رهبری ایالات متحده آمریکا و انگلیس به عراق به هیچ وجه شرط ضرورت در دفاع رعایت نشده زیرا حملات نظامی از سوی عراق به کشورهای یاد شده مطرح نبوده است و اقدام نیروهای مؤتلف با ضوابط قانونی، حقوقی و همچنین اصول حقوق بین الملل هم خوانی ندارد (ترک زاد، ۱۳۸۲: ۷۷).

۲-۵- اصل تناسب در دفاع

اصل تناسب در دفاع، به عنوان یکی از اصول بنیادی حقوق بین الملل ناظر به درگیری های مسلحانه کشورها مطرح است. برپایه این اصل، اقداماتی که در قالب دفاع مشروع صورت می گیرد نباید متوجه اهداف غیر نظامی باشد و لازم است در چارچوب مواد ۴۸، ۵۱ و ۵۲ پاراگراف پروتکل الحاقی اول قرار گیرد؛ یعنی کاربرد زور برای دفاع مشروع با اقدامات نظامی

صورت گرفته متناسب باشد و از حمله به اهداف و افراد غیرنظامی اجتناب شود و در صورت ضرورت، منحصراً اهداف نظامی مورد حمله و تخریب قرار گیرد.

ماده ۵۱ منشور ملل متحد مقرر می‌دارد اقداماتی که کشورهای عضو در اعمال حق دفاع از خود به عمل می‌آورند باید فوراً به شورای امنیت گزارش شود. در ماده فوق به صراحت اعلام شده است که دفاع مشروع، حق ذاتی و طبیعی کشور مورد تجاوز است و شورای امنیت بر اساس این ماده اقدامات لازم را برای بازگرداندن صلح و امنیت به عمل خواهد آورد. چنان‌که ملاحظه می‌شود، این اصل نیز از سوی نیروهای مؤتلف در حمله به عراق رعایت نشده است. در واقع، این جنگ شباهت‌های زیادی به جنگ‌های استعماری در سده‌های گذشته دارد که یک یا دو کشور نیرومند به یک کشور ضعیف حمله می‌کردند و با شعار و بهانه‌ی آزاد کردن مردمان، به اهداف اقتصادی و استراتژیک خود دست می‌یافتند (همان).

به رغم طرح «اصل دفاع از خود» به‌عنوان یکی از مبانی «حمله با هدف پیش‌دستی» به نحو مندرج در سند استراتژی امنیت ملی، این استراتژی در تعارض کامل با ماده ۵۱ منشور ملل متحد که استفاده از زور برای دفاع از خود را مجاز می‌داند، قرار داد. در این ماده تنها در صورت «حمله مسلحانه به یک عضو سازمان ملل» اجازه توسل به زور داده شده است. در حالی‌که دولت آمریکا در سند یاد شده تأکید دارد که نمی‌تواند اجازه دهد که «دشمنانش در حمله پیش‌قدم شوند» و اضافه می‌کند که در نتیجه آمریکا جهت مانع شدن یا جلوگیری کردن از اقدامات خصمانه دشمنانش در صورت لزوم اقدام به پیش‌دستی خواهد کرد یعنی اول ضربه خواهد زد. با این حال، اگر حمله پیش‌دستانه آمریکا به افغانستان را با عنایت به اجماع نسبی دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی در زمینه برابر دانستن عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر با حمله‌ی مسلحانه مورد نظر در دفاع مشروع فردی و جمعی در ماده‌ی ۵۱ منشور ملل متحد، دفاع مشروع پیش‌دستانه بدانیم، جنگ پیشگیرانه آمریکا علیه عراق که کوفی عنان، دبیر کل وقت سازمان ملل متحد، بر غیرقانونی و غیرمشروع بودن آن انگشت نهاد، هیچگونه توجیه حقوقی و مشروعی ندارد.

روی هم رفته، حملات آمریکا و متحدانش به افغانستان و عراق برخی از مقررات و قواعد حقوق بین‌الملل را نقض کرده است. نادیده گرفتن نقش شورای امنیت سازمان ملل متحد، اصل

استراتژی جنگ پیشگیرانه ایالات متحده آمریکا علیه عراق در بوته نقد

ممنوعیت توسل به زور، حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی، عدم مداخله در امور داخلی کشورها و اصل مربوط به حق تعیین سرنوشت کشورها از جمله این اصول و قواعدند.

(ب) سیاسی

در بخش سیاسی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- تشدید گرایش‌های امپریالیستی آمریکا

با وجود اینکه آمریکاییان از منظر منافع ملی و ملاحظات استراتژیک خود مزایایی را برای اتخاذ حملات پیشدستانه و جنگ پیشگیرانه قائل هستند، اما حملات پیش‌دستانه در افغانستان و به ویژه جنگ پیشگیرانه در عراق نه تنها نظام بین‌الملل آثار شیک را به باغ وحش تبدیل نکرد بلکه بر بی‌قانونی و هرج و مرج طلبی آن نیز افزوده است. در واقع، در پیش‌گرفتن حملات فوق‌الذکر بازگشتی دوباره به ناسیونالیسم افراطی است که منافع ملی یک کشور خاص را بر منافع جهانی و ملاحظات بشری برتری داده است. این حملات حکایت‌گر حرکتی ارتجاعی است که به نوبه خود امپریالیسم و امپراطوری را در نظام بین‌الملل احیاء کرده است. برخورد آمریکایی‌ها با جهانیان به‌خصوص متعاقب حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی نشانگر آن است که آن‌ها در صدد بوده‌اند نظام بین‌الملل در حال‌گذار را نه تنها به نظام بین‌الملل تک قطبی بلکه آن را به امپراطوری جهانی تبدیل کنند. نظامی که در آن، آمریکایی‌ها ارباب باشند و دیگران رعیت و خدمتگزار.

با وجود این که ماده ۵۱ منشور ملل متحد فرصت‌هایی را برای دولت‌ها فراهم آورده تا در برابر تجاوز از خودشان دفاع به عمل بیاورند، اما دکترین بوش در صدد بود تا این ماده را دور زده و خارج از چارچوب ملل متحد به تهدیدات ژئوپلیتیک پاسخ دهد. این دکترین استثناء‌گرایی و یکجانبه‌گرایی ایالات متحده را به اوج خود رساند. در این فرایند گرایش‌های مداخله‌جویانه، هژمونیک و امپریالیستی آمریکا تقویت گردید و در حمله یک‌جانبه این کشور به عراق، درهای مجددی به روی جنگ‌های آینده باز شده است (Gupta, 2008: 193).

۲- حاکمیت گفتمان نظامی امنیتی

اقدام آمریکا در زمینه استراتژی حمله پیشدستانه و جنگ پیشگیرانه همچنین بازگشتی به رویکردهای نظامی امنیتی است که جنبه‌های سخت‌افزاری قدرت را در برمی‌گیرند. اقدام آمریکاییان در حمله به افغانستان و عراق اساساً مبتنی بر یک رویکرد نظامی بود که توجه چندانی به جنبه‌ها و عواقب نرم‌افزاری و دیپلماتیک و خوانش افکار عمومی جهانیان در آن صورت نگرفته بود و تظاهرات ضد جنگ در مقابل آن در سطح جهانی خود گویای این مساله است و آمریکا از این حیث در نزد افکار عمومی جهانیان به شدت آسیب دیده است. بدین‌گونه حملات فوق‌الذکر که خود در مقابل تهدیدات و خطرات جدید طراحی شد، به نوبه خود حامل تهدیدات و خطرات زیادی برای حیثیت و وجهه ایالات متحده بوده است.

مسأله «قدرت نرم» برای لیبرال‌هایی چون جوزف‌نای از اهمیت زیادی برخوردار است. در مورد جنگ عراق بر ارزش‌هایی چون حقوق بشر یا دموکراسی تأکید می‌شد که به نظر نای بخشی از قدرت نرم ایالات متحده و بخشی از سیاست خارجی این کشور هستند. اما به نظر نای نمی‌توان این ارزش‌ها را به زور تحمیل کرد. او تأکید دارد که این ارزش‌ها را نمی‌توان در بسترهای نامناسب پرورش داد. او بر آن است که قدرت نرم باید با توجه به زمینه مورد استفاده قرار گیرد. زمینه‌ای که می‌شد به نظر نای در جنگ عراق از قدرت نرم استفاده شود و نشد، در مورد جلب حمایت بین‌المللی در اقدام نظامی علیه عراق بود. به نظر او دیپلماسی آمریکا به شدت در این زمینه ضعیف عمل کرد و با بی‌توجهی به متحدان و سازمان‌های بین‌المللی مشروعیت اقدامات خود را زیر سؤال برد و با عدم استفاده مناسب از قدرت نرم مجبور به افزایش هزینه در زمینه قدرت سخت شد (عدم حمایت مالی و نظامی دیگران از آن در جنگ و به دوش کشیدن بار اصلی این هزینه). به این ترتیب، نای بر آن است که سیاست خارجی آمریکا در بحران عراق و حمله به آن کشور موجب کاهش قدرت نرم ایالات متحده و افول محبوبیت سیاست خارجی این کشور و از دست رفتن جذابیت چهره آن در نزد جهانیان شده است (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۸۵۱).

استراتژی جنگ پیشگیرانه ایالات متحده آمریکا علیه عراق در بوته نقد

۳- خطرات نظام تک قطبی

با توجه به گرایشات هژمونیک ایالات متحده و تمایل این کشور برای تثبیت نظام تک قطبی باید از آسیب‌پذیری و خطرات چنین نظام‌های برای کلیت نظام بین‌الملل آگاه بود. از دیدگاه واقع‌گرایی ساختاری والتز، در میان نظام‌های بین‌المللی، نظام تک قطبی از همه بی‌ثبات‌تر است و لذا و اکنش‌هایی را از سوی کشورهای قدرتمند دیگر بر می‌انگیزد و در نهایت منجر به بازگشت سیستم به حالت سنتی توازن قوا می‌گردد. اصولاً هر کشور تک قطبی بلامنازع است. به همین دلیل، سیاست خارجی آن کشور سازماندهی و نظام کمتری دارد. این امر برای سایر کشورها خطرآفرین می‌باشد؛ به همین دلیل در برابر آن مقاومت و مخالفت می‌کنند. درحقیقت والتز معتقد است تمایل به تعدیل قدرت آمریکا از هم اکنون آغاز شده است. اما دورنمای توازن کامل مشاهده نمی‌شود. در شرایط حاضر نیز گرایشات هژمونیک و امپراطور مآبانه آمریکا منجر به ظهور برخی مقاومت‌ها در برابر قدرت فزاینده این کشور شده است و می‌تواند بنیادهای تجدید نظر طلبی در سیاست‌های کلان این کشور را شکل دهد (ایکنبری، ۱۳۸۲: ۲۱).

۴- حاکمیت گفتمان جنگ

ایالات متحده به گونه‌ای حرکت کرده که حتی رئالیست‌ها و نئورئالیست‌ها که بیشترین اعتناء و اهمیت را به قدرت نظامی و سخت‌افزاری می‌دهند نیز در صف منتقدین سیاست خارجی آمریکا در آمده‌اند. بدین معنا که آمریکا آن چنان از معیارها و ملاک‌های واقع‌گرایی فراتر رفته است که منافع و اهداف خود را در سطح بین‌المللی و حتی داخل جوامع مختلف «حیاتی» تعریف کرده و جنگ را بهترین راهبرد برای دفاع از آن‌ها دانسته است.

۵- نادیده گرفتن چند جانبه گرایی

حمله پیشگیرانه به عراق در حالی صورت گرفت که آمریکا هیچگونه مجوزی از سوی شورای امنیت برای حمله نداشت و از جانب بسیاری از دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی مورد انتقاد قرار گرفت. یک‌جانبه‌گرایی تهاجمی و جنگ‌جویانه آمریکا منجر به بی‌توجهی به نقش سازمان ملل متحد و همچنین مخالفت افکار عمومی جهان و نیز عدم همراهی بیشتر

قدرت‌های بزرگ با ایالات متحده در جنگ با عراق گردید و بدین جهت می‌توان این جنگ را جنگی تجاوزکارانه نامید زیرا در چارچوب قواعد و مقررات سازمان‌های بین‌المللی و حقوق بین‌المللی صورت نگرفت.

در زمینه جنگ آمریکا علیه عراق شاید یکی از مهم‌ترین و چشمگیرترین چالش‌ها برای نئولیبرالیسم به‌ویژه شاخه نهادگرایی آن تضعیف همکاری‌های بین‌المللی، چند جانبه‌گرایی و به‌ویژه کاهش نقش نهادهای بین‌المللی باشد. حتی اگر «لیبرال‌هایی» چون ماندلبوم (۲۰۰۲) از برخورد ایالات متحده با عراق استقبال کردند، نهادگرایان نئولیبرال نمی‌توانستند چنین موضعی داشته باشند. آن‌ها سیاست آمریکا را «شکل کلاسیک قدیمی واقع‌گرایانه‌ای» می‌دانستند که به سازمان‌های بین‌المللی بی‌اعتنا است. این گرایش یک‌جانبه‌گرایانه در سیاست خارجی آمریکا مشهود بود (مشیرزاده، ۸۴۸).

۶- بی‌ثباتی نظام بین‌الملل

اجرای جنگ پیشگیرانه منجر به بی‌ثباتی و فروریزی صلح و ثبات نظام بین‌الملل می‌گردد. این استراتژی محصول اندیشه نومحافظه‌کاران است که برای ثبات بین‌المللی ارزش چندانی قائل نیستند و در صددند تا از طریق جنگ به صلح برسند. از سال ۲۰۰۱ میلادی تاکنون ایالات متحده نتوانسته در افغانستان صلح کامل برقرار سازد و همواره با مقاومت بازمانده‌های طالبان و القاعده در این کشور دست و پنجه نرم می‌کند. همچنین در عراق هنوز عملیات‌های انتحاری و انفجارهای روزانه ادامه دارد و بدین طریق بسیاری از دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی درگیر این ناآرامی‌ها هستند.

۷- دستاویز قرار گرفتن «حمله پیشگیرانه»

انتقاد جدی دیگری که به آموزه‌ی بوش در زمینه‌ی «حمله پیشدستانه» و «جنگ پیشگیرانه» وارد است، پایه‌گذاری یک سنت خطرناک در سیاست خارجی آمریکا است. بسیاری از صاحب‌نظران در زمینه‌ی مسائل استراتژیک با بیان اینکه مفهوم و شرایط مشروعیت دست زدن به اینگونه حمله مبهم و کلی است، سوء استفاده از این نظریه را در آینده محتمل می‌دانند. در واقع، مشروع شمردن چنین سیاستی از سوی یک دولت نیرومند باعث می‌شود که این موضوع

استراتژی جنگ پیشگیرانه ایالات متحده آمریکا علیه عراق در بوته نقد

به تدریج دستاویز دیگر کشورها و حتی دولت‌های کوچک شود و جهان را به جای صلح، به سوی آشفتگی و جنگ فراگیر بکشاند. بدین سان به نتایج و عواقب آن در روابط بین‌الملل، از جمله ادعاهای گسترده دولت‌ها بر حق اقدام پیشگیرانه توجه نشده است.

ج) امنیتی؛ تشدید معضل تروریسم

در نقد استراتژی «جنگ پیشگیرانه» ایالات متحده، باید اذعان کرد که هر چند راهبرد مزبور، احتمالاً در مورد دولت‌هایی که به زعم واشنگتن دارای تمایلات و گرایش‌های تروریستی هستند، دارای کارکرد مؤثری است، اما به دلیل آنکه گروه‌های تروریستی به مثابه بازیگران ناشناس، به طور معمول از زیر بنای اقتصادی، وسعت جغرافیایی و جمعیت مشخص و قابل توجهی برخوردار نمی‌باشند، به صورت مطلق و گسترده از بازدارندگی متأثر نمی‌شوند و هر چند ممکن است در دوره‌ای از زمان، دچار رکود عملیاتی یا کاهش اقدام شوند، اما در مقاطع مختلف، احتمال ریزش رویکردهای تروریستی همواره وجود دارد. گذشته از این، بازیگران ناشناس یا تروریست‌ها ممکن است در صدد برآیند تا به هر قیمتی خود را برای یک جنگ طولانی و فرسایشی آماده سازند و تنها به همین بسنده کنند که در کوتاه مدت، متحمل شکست‌های نظامی نگردند (ستاری، ۱۳۸۱: ۴۰-۴۱).

در همین زمینه چالمرزجانسون نویسنده کتاب ارزشمند «مصائب امپراتوری» یادآور شده است که اولین مصیبت بزرگ که متعاقب اتخاذ استراتژی میلیتاریستی در سیاست خارجی دامن‌گیر ایالات متحده خواهد شد «یک جنگ همیشگی است که منجر به اعمال تروریستی بیشتر علیه آمریکایی‌ها در هر جای ممکن و همچنین موجب وابستگی روز افزون به سلاح‌های کشتار جمعی در میان ملت‌های کوچکتر در راستای تلاش برای دفع غول امپریالیسم خواهد شد» (جانسون، ۱۳۸۴: ۴۱۶).

به علاوه، این بحث مطرح شده است که در پیش گرفتن استراتژی جنگ پیشگیرانه باعث شده تا ما از کارایی و اثرگذاری راهبردهای بازدارندگی و مهار که در دوره‌ی جنگ سرد آزمون خود را تا حدودی پس دادند، غافل بمانیم. به این معنا که در موارد بسیاری که حمله پیشدستانه و جنگ پیشگیرانه مؤثر واقع نمی‌شود می‌توان از راهبردهای بازدارندگی و مهار استفاده نمود.

(د) نظامی**۱- اشاعه ایده صلح از طریق جنگ**

گروه جرج دبیلیو بوش در توجیه حمله به عراق، به کار برخی از رؤسای جمهور آمریکا در برپایی جنگ و مشارکت در برخی جنگ‌ها استناد می‌کنند. به گفته آنان، وودرو ویلسون، فرانکلین روزولت، هری ترومن و آیزنهاور از جمله رؤسای جمهوری بوده‌اند که برای تأمین صلح و ساختن جهانی امن‌تر، به جنگ دست زده‌اند؛ ولی بسیار روشن است که مقوله حمله پیشگیرانه به عراق با هیچ یک از کارهای رؤسای جمهور یاد شده همخوانی ندارد و طی سال‌های جنگ سرد، ایده جنگ پیشگیرانه اساساً غیرقابل بحث محسوب می‌شد و کسانی که از آن حمایت می‌کردند، احمق نامیده می‌شدند. به عنوان نمونه، زمانی که فرانسیس پی. ماتیوز، وزیر نیروی دریایی در دولت ترومن به‌طور علنی از طرح جنگ با اتحاد جماهیر شوروی به منظور مجبور کردن این کشور برای همکاری و صلح سخن گفت به شدت از سوی رئیس جمهور وقت مورد سرزنش قرار گرفت. ترومن بعدها در خاطرات خود این‌گونه عنوان نمود: «من همواره حتی با طرح چنین عقیده‌ای نیز مخالف بودم. هیچ چیز احمقانه‌تر از این نیست که فکر کنم با جنگ می‌توان جلوی جنگ را گرفت. چون اساساً تنها صلح است که می‌تواند مانع از بروز جنگ شود».

در سال ۱۹۵۴، رئیس جمهور آیزنهاور که توانست استراتژی مهار و بازدارندگی را به عنوان سیاست مورد توافق دو حزب مطرح کند در مصاحبه‌ای با خبرنگار نیویورک تایمز که از وی پیرامون جنگ پیشگیرانه سؤال کرده بود، اظهار داشت:

«به عقیده من جنگ پیشگیرانه یک مسئله امکان‌ناپذیر است و گمان نمی‌کنم چنین چیزی وجود داشته باشد و اگر صراحتاً بخواهم بگویم حتی حاضر نیستم به حرف‌های کسی که به‌طور جدی از جنگ پیشگیرانه سخن می‌گوید، گوش دهم».

در سال ۱۹۶۲ میلادی و به هنگام بروز بحران موشکی در کوبا، زمانی که فرمانده مشترک ارتش آمریکا توصیه نمود تا آمریکا برای رفع این بحران به جنگ پیشگیرانه متوسل شود، کندی در واکنش به این پیشنهاد گفت: «بدتر از پرل هاربر». وی همچنین افزود: «ما حداقل ظرف ۱۷۵ سال گذشته چنین کشوری نبوده‌ایم». اما امروزه از نظر بسیاری از منتقدان سیاست خارجی آمریکا این‌گونه به نظر می‌رسد که دولت بوش، آمریکا را به ورطه‌ای برخلاف این نوع جهت‌گیری سوق می‌دهد. آرتور شلزلینگر پیرامون این مسئله می‌گوید:

استراتژی جنگ پیشگیرانه ایالات متحده آمریکا علیه عراق در بوته نقد

«با نگاهی به گذشته می‌توان دریافت که حداقل ۵۰ سال گذشته آمریکا از این بخت و اقبال برخوردار بوده است که افراد نابخرد در هر دو حزب از قدرت کمی برخوردار بوده‌اند، در حالی که در سال ۲۰۰۳ میلادی دکترین بوش مبتنی بر جنگ پیشگیرانه، سیاست رسمی و اصولی پنتاگون را تشکیل می‌دهد، سیاستی که با منطق خرد و تعقل ناسازگار است.»

نکته‌ی ظریف و جالب توجه آنکه بسیاری از منتقدان بوش بر این باورند که دولت بوش ترجیح می‌دهد که در کاربرد عبارت جنگ پیشگیرانه بیشتر از عبارت «Per-emptive War» استفاده کند که حاکی از یک تهدید آشکار، فوری و مستقیم علیه آمریکاست. در حالی که جنگ پیشگیرانه «preventive War» اشاره به جنگی بالقوه در آینده دارد، به این ترتیب سعی دارد جنگ‌های آمریکا را مشروع و موجه جلوه دهد (رضایی، ۱۳۸۳: ۳۰۷-۳۰۸).

۲- فقدان پیشینه تهاجم پیشدستانه در سیاست خارجی آمریکا

در گزارشی که با عنوان «پیشینه‌ی کاربرد پیش‌دستانه‌ی نیروی نظامی» برای کنگره‌ی آمریکا فراهم آمده، آشکارا اعلام شده است که ایالات متحده آمریکا تاکنون عملیاتی با عنوان تهاجم پیشدستانه بر ضد ملت دیگری نداشته است و موارد جنگ با اسپانیا در سال‌های ۱۸۱۲ و ۱۸۹۸ و جنگ با مکزیک به هیچ وجه مشمول تعریف تهاجم پیشدستانه نمی‌شود. ریچارد اف. گریمت، نویسنده این گزارش تفصیلی، به موارد تاریخی مداخله‌ی آمریکا در کشورهای حوزه‌ی کارائیب، آمریکای جنوبی و عملیات پنهانی در ایران ۱۹۵۳، گوآتمالا ۱۹۵۴، کوبا ۱۹۶۱ و ... اشاره و تأکید می‌کند که هیچ یک از این اقدامات، ماهیت پیشدستانه نداشته است (بزرگمهری، ۱۳۸۳: ۵۳).

این در حالی است که پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، در قالب جنگ علیه تروریسم و مبتنی بر استراتژی حمله‌ی پیشگیرانه شاهد تغییرات بنیادی در سیاست‌های دفاعی و خارجی ایالات متحده بوده‌ایم. به این معنا که براساس دکترین بوش مبنی بر جنگ پیشگیرانه یک تغییر عمده از دفاع به جلوگیری و از خطر به ریسک به وجود آمده است (Rens van munster, 2004: 141).

ه) اقتصادی

مصیبت دیگری که چالمرزجانسون در اثر خود از آن یاد می‌کند، «صرف منابع اقتصادی در پروژه‌های بزرگ نظامی و کاستن از آموزش، بهداشت و امنیت شهروندان خود» است. افزایش

فزاینده‌ی بودجه‌ی نظامی آمریکا متعاقب حوادث ۱۱ سپتامبر و صرف هزینه‌های گزاف در دو جنگ در افغانستان و عراق احتمالاً تعادل سیستمی اقتصاد آمریکا را بر هم بزند. این امر در سال‌های پس از حمله به عراق به وضوح خود را در قالب بدهی‌های روز افزون دولت آمریکا به بانک مرکزی این کشور و نیز سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی نشان داده است. با این وجود، به دلیل آمیختگی این مبحث با آمار و ارقام و نیز اهمیت ویژه آن خود نیازمند بحث جداگانه و مبسوطی است.

نتیجه‌گیری

با توجه به نقدها و اشکالاتی که بر استراتژی جنگ پیش‌گیرانه سیاست خارجی ایالات متحده در فضای پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی وارد شده است می‌توان گفت که اتخاذ استراتژی فوق‌الذکر به جای آنکه منافع و فرصت‌های آمریکا را بیشینه‌سازی نماید، تهدیدات و چالش‌های فرا روی این قدرت را افزایش داده است. ظهور گفتمان‌های امنیتی، نظامی و امپراطوری در اوایل قرن ۲۱ میلادی یادآور دوره‌های تاریک نظام بین‌الملل است که در آن به جای صلح، جنگ و به جای امید، بیم و به جای خوش‌بینی و میانه‌روی، بدبینی و تندروی حاکم بوده است. ناکامی‌های آمریکا در برخورد با پدیده تروریسم و شبکه القاعده، به ویژه بقایای آن‌ها در افغانستان و عراق و نیز بحران اقتصادی دامن‌گیر این کشور، نشانه‌های آشکار عدم توفیق استراتژی جنگ پیشگیرانه ایالات متحده در عرصه عمل است. از این‌رو، درسی که قدرت‌های بزرگ و در رأس آن‌ها ایالات متحده باید از استراتژی یاد شده بگیرند این است که برای برخورد با ناامنی و بحران نمی‌توان به گونه‌ای ارتجاعی به رویکردها و استراتژی‌های کهنه نظام بین‌الملل و نیز بدعت‌گذاری در زیر سؤال بردن قواعد و اصول حاکم بر نظام بین‌الملل، سیاست بین‌الملل و حقوق بین‌الملل روی آورد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

اسدی، بیژن (۱۳۸۱). «حادثه ۱۱ سپتامبر و آثار آن بر موقعیت سیاسی خلیج فارس»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، سال ۹، شماره ۳۱، پاییز.

استراتژی جنگ پیشگیرانه ایالات متحده آمریکا علیه عراق در بوته نقد

- ایکنبری، جان (۱۳۸۲). تنها ابر قدرت: هژمونی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- بزرگمهری، مجید (۱۳۸۳). «سیاست خارجی آمریکا به رهبری نومحافظه کاران»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۰۰-۱۹۹، فروردین و اردیبهشت.
- ترک زاد، بهروز (۱۳۸۲). «جنگ عراق: نقض حقوق بین‌الملل»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۱۹۱-۱۹۲.
- جانسون، چالمرز (۱۳۸۴). مصائب امپراتوری؛ امپریالیسم نظامی آمریکا در قرن ۲۱، مترجمان: عباس کردان و حسن سعید کلاهی خیابان، تهران: انتشارات ابرار معاصر تهران.
- حاجی یوسفی، امیر محمد (۱۳۸۲). «تنش در مناسبات آمریکا و عربستان پس از ۱۱ سپتامبر؛ پیامدها برای ایران»، ماهنامه برداشت اول، سال دوم، شماره ۱۲.
- خالدی، رشید (۱۳۸۵). تجدید حیات امپراتوری؛ ردپای غرب و مسیر مخاطره آمیز آمریکا در خاورمیانه، ترجمه محمود مهدی‌فر و مهدی علی‌آبادی، تهران: ابرار معاصر تهران.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۲). «خاورمیانه جدید، تحولات در نقشه سیاسی منطقه»، همشهری.
- رضایی، مهدی (۱۳۸۳). نومحافظه کاران و مسئله مبارزه با تروریسم جهانی، کتاب آمریکا، ویژه محافظه کاران آمریکا، شماره ۴، تهران: انتشارات ابرار معاصر تهران.
- ستاری، سجاد (۱۳۸۱). «مداخله‌گرایی در افغانستان: ملاحظات و منافع راهبردی آمریکا»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، جلد یازدهم.
- مظفری، محمد حسین (۱۳۸۲). «دکترین بوش و ابعاد حقوقی تهاجم به عراق»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۹۰-۱۸۹، خرداد و تیر.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳). «واقع‌گرایی، لیبرالیسم و جنگ آمریکا علیه عراق»، فصلنامه سیاست خارجی، سال هیجدهم، شماره ۴، زمستان.
- معاونت سیاست خارجی، (۱۳۸۲) «سخنرانی سالانه بوش و استراتژی آینده آمریکا در خاورمیانه»، ماهنامه برداشت اول، سال دوم، شماره ۱۴.

ب) منابع انگلیسی

- Rens Van Munster (2004). The War on Terrorism: When the Exception Becomes the Rule, International Journal for the Semiotics of Law, Netherland,
- Gupta, S (2008). The Doctrine of Pre-emptive Strike: Application and Implications during the Administration of President George W. Bush, International Political Science Review, vol. 29, No.2.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.